

## روزنامه‌های مشروطهٔ دوم\* و کاربرد ترکی آذری

ناصرالدین پروین

### نگاهی گذرا به روزنامه‌های غیرفارسی این دوره

شانزده سال و اندی فاصلهٔ سقوط استبداد صغیر و به تخت نشستن پهلوی اول است. در این مدت، به جز فارسی، ده زبان مختلف دیگر (ترکی، کردی، عربی، ارمنی، سُریانی، فرانسه، انگلیسی، روسی، آلمانی، عبری) در پی‌آیندها (روزنامه‌ها و مجله‌ها)ی ایران به کار رفته است. از آن میان، وجود خبرنامه‌ای به آلمانی، از دایرهٔ حدس بیرون نیست، اما آگهی‌های آلمانی در روزنامه‌ها دیده شده است. عبری نیز، جز به صورت متن‌های مذهبی سه روزنامهٔ فارسی‌زبان یهودیان نیامده است؛ در عین حال، دو تا از آن‌ها، به فارسی و خط عبری به چاپ می‌رسیدند.

از ۶۰ عنوانی که ۸ زبان دیگر را به کار برده‌اند، ۳۴ عنوان به زبان ارمنی بودند و این، برابر با حدود ۵۸ درصد مجموع روزنامه‌ها و مجله‌های غیرفارسی یا دو زبانه است. زبان فرانسه، با ۵ نشریه‌ای که سراسر به این زبان چاپ

---

\* جهان کتاب، سال هجدهم، فروردین و اردیبهشت ۹۲، شمارهٔ ۱ و ۲، ص ۸ تا ۱۲.

می‌شدند و ۱۱ عنوان دو زبانه، در مرحله بعدی قرار دارد؛ اما حجم این نشریه‌ها دست کمی از مجموع نشریه‌های ارمنی‌زبان نداشته است. برای نخستین بار، دو گویش کردی (سورانی و گرمانجی) و همچنین زبان انگلیسی نیز به روزنامه راه یافتند و چنان که اشاره کردم، نخستین آگهی‌های آلمانی هم دیده شد. افزون بر این، پاره‌ای از اطلاعیه‌های سفارت‌خانه‌های بیگانه به زبان‌های اروپایی به چاپ می‌رسیدند. به این‌ها، باید گویش‌های مشهد و رشت را نیز اگرچه تنها به صورت شعر طنزآمیز بوده‌اند افزود.

در این دوره، سه عنوان به زبان ترکی آذری در تبریز انتشار یافته که دو تا از آن‌ها، نوشتارهایی هم به زبان فارسی دربر دارند. از یک نشریه به نام وطن دیلی (زبان وطن) نیز یاد شده؛ اما ادوارد براون که نسخه منحصراً به فرد شناسایی شده آن را در اختیار داشته، روزنامه بودنش را قابل تردید دانسته است.<sup>(۱)</sup> من نیز با بررسی وطن دیلی در مجموعه براون (دانشگاه کمبریج)، به این نتیجه رسیدم که مقاله‌مانندی همچون شبنامه است و افزون بر این، مسلم نیست که در ایران به چاپ رسیده باشد.<sup>(۲)</sup> حسین امید از وطن دیلی یاد نکرده و درباره اوراق طنزآمیز با نام‌های تنفید و کسالت، نوشته است که «در حقیقت، این اوراق شبنامه‌هایی بودند که در آن تاریخ نشر می‌شدند».<sup>(۳)</sup>

افزون بر سه عنوان ترکی با دو زبانه، در شش عنوان فارسی، ستون‌ها یا نوشتارهایی به ترکی آذری یافته‌ام. گفتنی است که ریچارد کاتم، روزنامه‌تجدد ارگان نهضت خیابانی را روزنامه‌ای دو زبانه (فارسی - ترکی) قلمداد کرده که نادرست است.<sup>(۴)</sup>

درباره این که با وجود آزادی کامل در گزینش زبان روزنامه، چرا کوشش

اندکی برای چاپ روزنامه به ترکی آذری صورت گرفته و چرا مردم آن سامان و دیگر ترک‌زبانان ایران اقبالی به این نشریه‌ها نشان نمی‌دادند، پیش‌تر شرحی درخور داده‌ام.<sup>(۵)</sup>

در این جا به این بسنده می‌کنم که روزنامه‌ها، شبنامه‌ها و ستون‌های ترکی روزنامه‌های فارسی، اکثر به طنز بودند و این در مورد دیگر گویش‌ها و زبان‌ها نیز تا اندازه‌ای صادق و طبیعی است. از سوی دیگر، خیل درخور توجه روزنامه‌نگاران ترک زبان، فارسی می‌نوشتند و در روزنامهٔ *ایران نور*، ارگان حزب دموکرات، با آن که رهبر حزب و صاحب امتیاز آن روزنامه آذربایجانی بودند و سردبیرش محمدامین رسول‌زاده که بعدها جمهوری آذربایجان را بنیان نهاد. یک نویسندهٔ ترک‌نویس نامور آن دوره محسوب می‌شد، حتی یک عبارت ترکی نیز دیده نمی‌شود. همین‌طور است روزنامهٔ *تجدد*، ارگان اصلی نهضت خیابانی، *آزادستان* و *برجیس* دیگر ارگان‌های آن افزون بر این‌ها، نسخه‌های برج ماندهٔ روزنامه‌های ترک‌زبان آذربایجان، در ایران و خارج، بسیار نادرند و همین می‌تواند از نشانه‌های بی‌توجهی آذربایجانیان به آن‌ها باشد.

از مقالهٔ آغازین روزنامهٔ انتقالی *ملانصرالدین* چنین برمی‌آید که ناشرش مایل بوده است برای نفوذ آن در میان فارسی‌زبانان و دیگر مسلمانان، آن را به فارسی و شاید دیگر زبان‌های مسلمانان به چاپ برساند این متن را پایین‌تر آورده‌ام و گمان می‌برم اشارهٔ پاره‌ای منابع جمهوری آذربایجان<sup>(۶)</sup> در مورد اصرار مخبرالسلطنه، والی آذربایجان، به این که آن نشریه فارسی باشد، باشند و گواهی دیگری تأیید شدنی نباشد وانگهی، با توجه به غیرقانونی بودن آن اصرار، اقتدار مخبرالسلطنه در آن هنگام، و نشر *ملانصرالدین* با مقدار اندکی فارسی، واقعیت

امر با آن روایت نمی‌خواند.

**صحبت- سیدحسین عدالت**، از آزادیخواهان بنام و ناشر پیشین روزنامه‌های فارسی‌زبان *الحدید* و *عدالت* چاپ تبریز، پس از واژگونی استبداد صغیر به ریاست معارف تبریز گمارده شد و در این سمت بود که روزنامه‌ی روزانه‌ی صحبت را به زبان ترکی آذری و با دبیری شخصی به نام میرزا ابوالقاسم‌خان انتشار داد. این روزنامه، از هفتم شوال ۱۳۲۷ منتشر شد و چهارمین و آخرین شماره‌اش، در دهم همان ماه درآمد (۲۹ مهر - ۳ آبان ۱۲۸۸).

صحبت، روزنامه‌ای خبری متنوع با محتوایی آمیخته از جدّ و طنز بود و خلاف نظر برخی از پژوهشگران، به فکاهه اختصاص نداشت؛ اما یک نوشتار طنزآمیزش، به نارضایی شماری از تبریزیان، توقیف روزنامه و محاکمه و محکومیت سیدحسین عدالت انجامید. آن نوشتار را در پایان این مقاله آورده‌ایم.<sup>(۷)</sup>

نوشتار بحث‌انگیز، «کج قابرقاق» (کج دنده) نام داشت و اگر چه تنها متوجه ارتقای مقام زن در جامعه بود، عده‌ای آن را مخالف شریعت قلمداد کرده، والی را برانگیختند تا از اداره‌ی عدلیه بخواهد عدالت را دستگیر سازند.<sup>(۸)</sup> نتیجه آن که در ۱۹ شوال<sup>(۹)</sup>، سیدحسین را از زندان نظمی به عدلیه بردند و به محاکمه کشیدند. یکی از اعضای این دادگاه، از عالمان دینی، چهار تن واعظان و شش تن دیگر، از کاسبان و تاجران بودند و از هیئت منصفه، وکیل و حتی دادستان خبری نبود. شگفت آن که شاکی خود از محاکمه‌کنندگان بوده است.<sup>(۱۰)</sup> سرانجام این حکم از سوی داوران صادر شد:

«چون در باب مقاله‌ای که میرزا سیدحسین‌خان در نمره‌ی چهارم روزنامه‌ی

صحبت نشر کرده بودند، جناب مستطاب آقا میرزا حسین واعظ سلمه‌الله تعالی شکایت‌نامه [ای] از طرف موکلین خود به ایالت جلیله تقدیم کرده بودند و رجوع به محکمه عدلیه شده بود، روز ۱۷ ماه حال، در مجلس محاکمه، طرفین محاکمتین حاضر شده و میرزا سیدحسین‌خان اقرار کرد به این که مقاله ایشان منافی با اصول قانون مطبوعات است و خود به هر جزایی که قانون در این باب معین کند، حاضر خواهد بود. بنابراین، نظر به ماده ۲۳ قانون مطبوعات، روزنامه صحبت تا مدت دو سال توقیف و میرزا سیدحسین‌خان محکوم به بیست و سه ماه حبس و صد تومان جزای نقدی شدند و از آن جایی که قدرت مالیه، ایشان را به دادن این وجه اجازه نمی‌دهد، مدت سه ماه دیگر بر مدت توقیف ایشان علاوه شده و از دادن وجه مزبور معاف خواهد شد.

شاید به نسبت نادرست بودن اساس آن دادگاه بوده است که سیدحسین عدالت بیش از هشتاد روز در زندان نماند.<sup>(۱۱)</sup>

**آذربایجان - روزنامه هفتگی آذربایجان**، از یکم محرم ۱۳۳۷ (۱۷ شهریور ۱۲۹۷) در تبریز آغاز به انتشار کرد. شماره چهارم این روزنامه در ۲۱ محرم به چاپ رسیده است و در صورت ادامه انتشارش پس از این شماره نیز، گمان نمی‌برم بیش از یک یا دو شماره منتشر شده باشد؛ زیرا عثمانیان که حامی آن بودند، کم‌کم خبرهای شکست نیروهایشان را از جبهه‌ها می‌شنیدند و در آخرین هفته‌های پیش از خروج از خاک ایران، در کارها پافشاری نمی‌کردند.

نام روزنامه مورد بحث را تربیت<sup>(۱۲)</sup> و امید<sup>(۱۳)</sup> و صدر هاشمی<sup>(۱۴)</sup> به درستی «آذربایجان» نوشته‌اند و کسروی به نادرست «آذر آبادگان»<sup>(۱۵)</sup> ضبط کرده؛ اگرچه ممکن است شماره یا شماره‌های نخست را چنین نام‌گذاری کرده باشند.

علاوه بر این، وی و بسیاری از محققان بعدی به تقلید از او، زبان این روزنامه را ترکی نوشته‌اند؛ حال آن که در *آذربایجان* نوشتارها و شعرها و آگهی‌هایی نیز به فارسی چاپ می‌شد.

*آذربایجان* «تحت نظارت و حمایت» مجدالسلطنه افشار به چاپ می‌رسید و او والی دست‌نشانده عثمانیان بود. در سرلوحه. «تقی» را «باش محرر» (سردبیر) معرفی می‌کردند و او میرزا تقی‌خان رفعت، نویسنده و شاعر جوانی ست که سپس در کنار خیابانی قرار گرفت و با انتشار *تجدد و آزادیستان* شهرت به‌سزایی یافت و با زبان ترکی آذری هم به مبارزه برخاست و با شکست و قتل خیابانی، دست به خودکشی زد. «مدیر» روزنامه، محسن، برادر رفعت بوده است.<sup>(۱۶)</sup>

*آذربایجان* به نوشتارهای سیاسی و خبر و شعر می‌پرداخت و از عثمانی در جنگ جهانی اول پشتیبانی می‌کرد. پیام آن، بیشتر متوجه اتحاد ایران و عثمانی بود و خبرهای خارجی را که همه به سود آلمان و عثمانی بودند، از «ملی آژانس»، یعنی خبرگزاری عثمانیان می‌گرفت.<sup>(۱۷)</sup> شایسته یادآوری است که در آن هنگامه جنگ، اکثر ملت‌داران و مذهب‌یون ایران از آن دو کشور هواداری می‌کردند.

#### ملانصرالدین - روزنامه طنزآمیز نامدار *ملانصرالدین* که به ترکی قفقازی

در تفلیس (گرجستان) انتشار می‌یافت، با واژگونی امپراتوری تزاری و آشفتگی اوضاع قفقاز، از انتشار باز ایستاد. در ۱۲۹۹ خ، جلیل محمدقلی‌زاده (نخجوان، ۱۸۶۶ م - بادکوبه، ۱۹۳۲ م) ناشر آن، در سرزمین اجدادی‌اش *آذربایجان* پناه‌گزید و یک سال در تبریز به سر بُرد. وی در این شهر، هشت شماره از *ملانصرالدین* را انتشار داد و آنگاه، به دعوت جمهوری *آذربایجان*، به بادکوبه رفت و تا ژانویه ۱۹۳۱، نشر آن روزنامه را پی گرفت.

نخستین شماره چاپ تبریز *ملانصرالدین*، اول اسفند ۱۲۹۹ و هشتمین آن در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۰ به چاپ رسیده است<sup>(۱۸)</sup>؛ قرار بود که این نشریه هفتگی باشد؛ اما به صورتی نامرتب منتشر می‌شد. در شماره هفتم که تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ را داراست، به خوانندگان اطلاع دادند که محمد قلی‌زاده از سوی اداره معارف جمهوری شوروی آذربایجان، به بادکوبه دعوت شده است. در شماره نخست *ملانصرالدین* تبریز، مقاله آغازین به زبان فارسی است و ما برای رفع برخی توهم‌ها، متن آن را می‌آوریم:

«یاری خدا و مساعدت معارف پروران، ما را موفق به این نمود که جریده *ملانصرالدین* را بعد از یک تعطیلی که ناچار در نتیجه حوادث فجیعۀ عمومی و وقایع قفقاسیا دچارش شده بود، از سر نو انتشار دهیم. از سال ۱۹۰۷، جریده *ملانصرالدین* بدون این که موانع زیاد او را از فکر خدمت به افکار عمومی باز دارد، با تحمل زحمات از اثر تشویق خوانندگان محترمش تا این تعطیل اخیر دوام کرده بود. با این که از نتیجه فلاکت‌ها و مهاجرت‌ها، هنوز نه خستگی فکر رفع شده و نه وسایل انتشار آن فراهم گشته بود، با همه آن‌ها، باز حسن توجه طرفداران ترقی مطبوعات و مساعدت خوانندگان قدرشناس، فکر خسته ما را تشویق و اهمیت خدمت به ترقیات اسلامیان را به ما متذکر ساخت. جریده *ملانصرالدین*، از اول تأسیس در تنقید بعضی اخلاق و عادات فاسده [ای] که مسلمان‌ها را از کسب ترقی باز گذاشته، یک رفتار مخصوص داشته، بعد از این هم با رعایت مقتضیات و احترام به نظرات دولتی، همان رفتار را خواهد داشت و چون مدیر و سردبیر جریده از اول ایرانی و حالا هم در وطن عزیز خود ایران، موفق به نشر جریده می‌شود، بنابر آن، با عرض تشکر به مساعدت شخص محترم

ایالت وقت، آقای مخبرالسلطنه، که معارف پروری و طرفداری به ترقی مطبوعات از آرزوهای مخصوص حضرت ایشان است، این را نیز عرض می‌کنیم که نسبت به جریده ما هم همان معامله [ای] که با جراید ایران می‌شود، معمول خواهد شد. جریده ملا نصرالدین، از اول با زبان ترکی نشر و فعلاً هم با همان زبان دوام خواهد کرد؛ ولی، برای این که در طریق آگاهی افکار اسلامیان یک خدمت عاجزانه [ای] بوده و فایده‌اش عمومی باشد. مقید به زبان مخصوصی نخواهیم شد [او] بعد از این، قسمتی از مندرجاتش هم فارسی خواهد بود از خدا یاری، از خوانندگان مساعدت [و] از سایرین مدارا می‌طلبیم».

چنان‌که در این متن دیده می‌شود، روزنامه با نظر مساعد مهدی‌قلی هدایت، (مخبرالسلطنه) والی آذربایجان انتشار یافته است. کمتر از شش ماه پیش از آن، نهضت خیابانی به دست همین والی از هم پاشید و در سراسر ایران، این عقیده وجود داشت که مخبرالسلطنه قاتل حقیقی شیخ محمد خیابانی که به دست قزاقان به قتل رسید — بوده است. با این حال، ناظم آخوندوف از تاریخ سازان جمهوری آذربایجان درباره اقامت جلیل محمدقلی‌زاده نوشته است که وی «مستقیماً با رهبر فرقه دموکرات شیخ محمد خیابانی کار می‌کرد [...] یکی از علل مهاجرت ج. محمدقلی‌زاده به تبریز [...] دلستگی وی به حزب دموکرات و رهبرش خیابانی و پذیرفتن خواست وی برای مهاجرت به تبریز بود [...] سیاست وحشیانه و منافقانه مخبرالسلطنه از دیرباز برای جلیل محمدقلی‌زاده معلوم بود»<sup>(۱۹)</sup>

باید بیفزاییم که پس از اجرای نمایشنامه‌ای از محمدقلی‌زاده، وی پاداش صد تومانی مخبرالسلطنه را برای دست اندرکاران آن نمایشنامه پذیرفت.<sup>(۲۰)</sup>

ملانصرالدین تبریز، دارای شعر و مقاله و خبر طنزآمیز است. در آنها، بیش از هر چیز به انتقادهای اجتماعی پرداخته شده و کمتر از چاپ تفلیس روزنامه، اهل شریعت و سیاستمداران مورد ملامت قرار گرفته‌اند. به نقل از محمدقلی‌زاده نوشته‌اند که یکی از مقاله‌های شماره نخست آن موجب شد عده‌ای «اوویلا، واشریعتا» به راه اندازند که سرانجام، با پادرمیانی یکی از عالمان دینی، غائله خاتمه پذیرفت.<sup>(۲۱)</sup> ما تأیید این روایت را در جای دیگری ندیده‌ایم.

میزان نوشتارهای فارسی روزنامه ناچیز است و در هفت شماره دیده شده، از هشت مورد در نمی‌گذرد و یکی از آنها، شعری ملمع (ترکی - فارسی) است.<sup>(۲۲)</sup>

### ستون‌ها و نوشتارهای ترکی در روزنامه‌های فارسی

در شش روزنامه چاپ تبریز، خوی، ارومیه، رشت و تهران، نوشتارهایی به زبان ترکی آذری یافته‌ام. این احتمال وجود دارد که در شمار بسیار محدودی از عنوان‌های دیگر و یا روزنامه‌های یافت نشده نیز مطلبی به این زبان به چاپ رسیده باشد. گفتنی است که به تقریب، تمامی نوشتارهای دیده شده طنزآمیزاند.

نخستین روزنامه فارسی‌زبانی که در این دوره به ترکی نیز نوشتارهایی چاپ کرد، روزنامه بوقلمون بود که از ۲۲ رجب تا ۱۶ شعبان ۱۳۲۷ (۱۸ مرداد - ۱۱ شهریور ۱۲۸۸) با ۱۱ شماره در تبریز به دست محمود غنی‌زاده (سلماس، ۱۲۵۸ - تبریز، ۱۳۱۳ خ) شاعر و روزنامه‌نگار نامدار به چاپ رسیده است. در شش شماره اول این روزنامه، طنزی نیز به زبان ترکی آذری چاپ می‌شد. سپس دو شماره از روزنامه طنزآمیز و کاریکاتوری *حشرت‌الارض* - که پیش از استبداد صغیر هم به همین روال انتشار می‌یافت - در تبریز درآمد و پاره‌ای از

نوشتارهایش به ترکی آذری بود. شماره ۱۴ در ۲۲ شوال ۱۳۲۷ (۱۴ آبان ۱۲۸۸) به چاپ رسیده و به دلیلی نامعلوم توقیف شده است. دو روزنامه بعدی، بیرون از بخش‌های ترک‌زبان منتشر شده‌اند. اولین آن‌ها، روزنامه فکاهی *افلاطون* بود که تنها یک شماره از آن در ۲۶ رجب ۱۳۲۸ (۱۲ مرداد ۱۲۸۹) در رشت انتشار یافته و تنها مطلب ترکی‌اش، شعری به این زبان است. از *جارچی وطن* نیز، یک شماره به تاریخ ۱۶ ذی‌حجه ۱۳۲۸ (۲۷ آذر ۱۲۸۹) در تهران منتشر شده است. این روزنامه، جدی بود و دارای کاریکاتور و نوشتاری به ترکی آذری است.

۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ (ششم خرداد ۱۲۹۰) روزنامه فروردین در ارومیه آغاز به انتشار کرد و با توجه به منابع موجود، ۲۸ شماره از آن تا اواخر همان سال به چاپ می‌رسیده است. فروردین، نظرهای شاخه محلی حزب دموکرات ایران را بازتاب می‌داد. بخش کوچکی از محتوای این روزنامه به زبان ترکی آذری و بقیه به زبان فارسی است، اما در اثر اشتباه صدر هاشمی<sup>(۲۳)</sup> که گویا هیچ شماره‌ای از فروردین را ندیده بود. در کتاب او و بسیاری از منابع بعدی، این روزنامه ترک‌زبانان معرفی شده است. بخش ترکی فروردین با عنوان «داغداران باغدان» (در کوره و در باغ = از این جا و آن جا)، به طنز سیاسی و اجتماعی اختصاص داشت.

روزنامه *اصلاح* چاپ خوی با ۴ شماره از ۲۹ شعبان ۱۳۲۹ تا ۲۲ رمضان همان سال (۲ مرداد - ۵ مهر ۱۲۹۰) انتشار یافت. در این روزنامه نیز یک ستون در صفحه آخر با عنوان «سایر بایر»، طنزی به زبان ترکی آذری است.

## ترجمهٔ چند نوشتار ترکی روزنامه‌های این دوره

علی چغندر

علی چغندر کیست و چیست؟

علی چغندر شخص بسیار بسیار بزرگی است. او، آن چنان شخص بزرگی است که می‌توانم سوگند بخورم که یک روز شهر بزرگی چون تبریز، گنجایش او را نخواهد داشت. او، قامتی بلند، جسمی تنومند و به راستی که رنگ رخساری مانند چغندر دارد. راست راست راه می‌رود، بلند بلند حرف می‌زند. با چشمانی مانند جن، تند و تیز به آدم نگاه می‌کند.

علی چغندر به شیطان هم درس می‌دهد. کلاه سر جن می‌گذارد، از همه کس بیشتر می‌داند، از همه کس کمتر کار می‌کند و بیشتر از همه کس می‌خورد. یک روز می‌بینی که طلبه است، ملاست. بعد می‌بینی که کاسبکار و تاجر است، مأمور دولت است. نمی‌دانم دیگر چه کاره است؟ چه کاره است؟! ... علی چغندر در هر داری کرباسی، در هر اجتماعی فریادی و در هر مجلسی مقامی دارد.

او، راه زندگی در این دنیا را بهتر از هر کسی می‌داند؛ اما، در حالی که پست‌ترین پست‌ها، و رذل‌ترین رذله‌هاست، هر کسی را پست و هر شخصی را رذل می‌نامد. بهتر از این نمی‌توان حقارت او را توصیف کرد.

علی چغندر، به هنگام انقلاب وطن مقدسمان، کارهای بزرگ بزرگ کرده و از خود قهرمانی‌ها نشان داده است. به همان دلیل، شناسانیدن او را به برادران هموطن واجب دیدم و این چند سطر را نوشتم.

در شماره بعدی، چند نکته دیگر هم از کارهای علی چغندر خواهم نوشت.

(بوقلمون، ش ۲، ۲۴ رجب ۱۳۲۷ (۲۴))

## کج دنده

یک ملت، در حکم یک عضو است

اگرچه پدر ما، حضرت آدم، زنش را یکی از دنده‌های خودش حساب می‌فرمود و هر جا که می‌رفت، او را با خودش می‌برد. اما این کار، با غیرت ما جور در نمی‌آید. ما به خودمان گفته‌ایم؛ بهتر است که بدون دنده کج به گشت و گذار بپردازیم که با آن. [بنابراین]، ما دنده کج را در خانه پنهان می‌کنیم.

البته وقتی آدم یک عضو بدنش کم باشد، موجودی معیوب است. همان طور که آدم‌های ناقص را آدم نمی‌شمارند، ملت‌های بیگانه هم از این که ما را آدم حساب کنند، خودداری می‌ورزند. بنابراین، ما در نیمه راه آدم شدن هستیم و از این که دنده ما عضوی از تنمان شمرده شود، عار داریم.

ملانصرالدین در این‌گونه مسائل از هر کس دیگری استادتر است. حیف که نمی‌تواند به این‌جا بیاید و ما هم نمی‌توانیم به آن‌جایی که او هست برویم. پس، باید پرورگار یا غیرت را از ما بگیرد و ما هم زنان (کج دنده‌ها) را عضو خودمان بدانیم؛ یا به دل فرنگیان بیندازد که آن‌ها نیز کج دنده‌های خودشان را در خانه بگذارند. آن وقت، ما را به صورت یک موجود معیوب و معلول نخواهند دید؛ اگرچه، انجام این کار [دوم] خیلی دشوار است [۱]: در صورتی که فرنگی‌ها همه توپ‌هایشان را هم به کار بگیرند، نمی‌توانند کج دنده‌هایشان را مجبور به

خانه‌نشینی کنند. نه تنها کج دنده همه جا حاضر و ناظر است، بلکه می‌خواهد وکیل مجلس هم بشود.

آدم معطل می‌ماند. فکر کرده بودم بروم عقیده حاجی قربان عمو را بپرسم. راستش احتیاط کردم. حرفی می‌زند و آدم را به زحمت می‌اندازد. می‌آیی انجام بدهی، غیرت نمی‌گذارد. اگر انجام ندهی، حرف ریش‌سفید را چطوری زمین بیندازم؟

پس با خودم فکر کردم که بالاخره باسواد، باسواد است. بهتر است با شخص ناشناسی که اهل خواندن و نوشتن است مشورت کنم. موقعی که از جلوی دکان یک بخاری‌ساز می‌گذشتم، دیدم که استادکار یک کاغذ خیلی بزرگی، خیلی بزرگ، را در دست گرفته و دارد می‌خواند. داخل دکان شدم و مثل این که می‌خواهم چیزی را بخرم، مشغول نگاه کردن به این طرف و آن طرف شدم. استاد، سرش را از روی کاغذ بلند کرد و گفت: «عموجان! دنبال چی می‌گردی؟» جواب دادم: «دردت به جانم، وقتی کاغذ خواندت تمام شود و از نگرانی درآمدی، من حرفم را خواهم زد». به من گفت: «این نامه نیست؛ نوزلاما (روزنامه) است».

[با شنیدن کلمه] نوزلاما، تکان خوردم؛ زیرا حرف کربلایی عمو ملا محمد جعفرقلی خان‌مان را که نوزلاماخوان‌ها را لعنت می‌کرد به یادم آمد. با این حال، خواستم بفهمم که در آن چه چیزی می‌نویسند؟ نگاهی به سراپایم انداخت و جواب داد: «به درد تو نمی‌خورد». گفتم: «نترس، روزنامه‌ات را نمی‌خواهم. فقط بگو توش چی نوشته شده؟». جواب داد: «به فارسی است». گفتم: «باشد، بخوان». کمی خواند؛ چیزی نفهمیدم. گوشم به زحمت سه کلمه را گرفت: «نیمه،

جوال، محال» گفتم: «برایم به ترکی بگو تا بفهمم». گفت: «این جا نوشته که در هر مملکتی که علم و تربیت راه پیدا کند، وارد مغز زنان می‌شود». این را که شنیدم، به زخم سپردم متوجه مغزش باشد که تربیت داخل آن نشود. [س.ح. بلکه بقیه داشته باشد].

(صحبت، ش ۴، دهم شوال ۱۳۲۷ / ۲ آبان ۱۳۸۸<sup>(۲۵)</sup>)

## اتحاد

خیال آن نداریم که درباره اتحاد پرنویسی کنیم. پیرامون این موضوع، هر نویسنده‌ای که قلم در دست گیرد، می‌تواند صفحه‌ها آکنده از توضیحات خود سازد. در گفت‌وگوهای عادی راجع به منافع و مزایای اتحاد هم کسان بسیاری در میان ما به بهترین شیوه سخن می‌گویند. بر همگان معلوم و آشکار است که با این تعریف‌ها حاجتی به زحمت افزون کشیدن نیست. حس کردن لزوم اتحاد و فراهم آوردن اسباب حصول بدان را فراهم آوردن و کوشش در این باره، منافع بیشتری در بر دارد.

احتیاج دائمی ملت‌ها به اتحاد، به‌خصوص در دوران درماندگی و بیچارگی افزایش می‌یابد؛ زیرا در برابر خطرهای بزرگ و لحظه‌های بسیار دشوار است که تمام قیمت و لذت زیستن ظاهر می‌شود. شخصی که این چنین زندگی را در معرض فنا و مهلکه تجربه کرده باشد. به آن علاقه استواری پیدا می‌کند تا بدان‌جا که آماده فداکاری و جانبازی می‌شود. اما، باید دانست که متوجه این مهلکه‌ها و مخاطره‌های هستی بودن و تخمین درجه آن‌ها، همیشه موکول به داشتن یک قوه طبیعی تشخیص است.

تقدیس حیات و آگاهی از جلال آن، مستلزم عارف و واقف به قدر و قیمت آن بودن و محتاج داشتن حس برجسته بشری و یک فضیلت عالی است. احساس کورکورانه دلبستگی طبیعی حیوانی به بقاء، کافی نیست. کسانی که به صرف داشتن چشم و ظاهر خیلی خوشایند و طبع ملایم، حس دفاع از خود را در برابر هلاک و خاطره کافی بدانند و آسوده بنشینند، چنان است که اختیار خود را به دست یک راهنمای نابینا بدهند که مغبون و پریشان خواهند شد.

جانبازی در راه زندگی، یکی از وظایف بسیار است، آماده بودن برای مرگ در راه زندگی، در نظر افراد مختلف، امری نیست که هر کس آن را به آسانی دریابد. درک و قبول این وظیفه سنگین و قانون غدار، تابع آن است که انسان هنوز خراب نشده و دارای یک استقلال جبلی، یک طبیعت پاکیزه و فضیلتی است که یک روح به آن نیاز دارد.

پدران و مادرانمان برای ما درس‌های عبرت منفعت‌بخشی برجا نهادند. در آن میان سخنان فصیح و بلیغ و شواهد بسیار می‌توان یافت که به درد امروز ما می‌خورند. درباره نحوه زندگی آنان و مزیتی که برای هستی قائل بوده‌اند و این که چگونه آماده و مهیای مرگ می‌شده‌اند، اگر چیزی نخوانده باشیم، دست‌کم چیزهایی شنیده‌ایم. امروز استفاده از آنها در این وضع پراکندگی و نبودن اتحاد لازم و ویرانی وطن، مسائل کنونی را بهتر می‌توانیم درک کنیم.

اتحاد در میان کسانی امکان‌پذیر است که همه آنان حال مشابه داشته باشند. همه دارای یک فکر، یک عزم و یک قصد باشند. بالتبع، همه در یک خط حرکت می‌کنند، یک طرز سیاست خوش و موافق دارند و همه با ممنونیت اتحاد

را قبول می‌کنند.

(آذربایجان، ش ۴، ۱۳ آبان جلالی ۸۴۰، ۲۱ محرم ۱۳۳۷<sup>(۲۶)</sup>)

## بلا

این راه‌آهن تبریز - جلفا هم بلائی جانمان شده است. راست می‌گفتند که از نیکلای به ما آزارهای زیادی رسیده، یکیش هم همین راه‌آهن است. یادش به خیر، در ایام گذشته کاروان شترها در راه ردیف می‌شدند، اجناس تجاری را بار شترها می‌کردیم، یک هفته، ده روز از تبریز سالم و سلامت به جلفا می‌رفتیم.

بلی، راه‌آهن کشیدند که مثلاً رفت و آمد آسان و سریع شود، مثل این که ما را سواری تعقیب می‌کند. گویا به وسیله این راه‌آهن، جوانان ما به آلمان و امریکا خواهند رفت و در دارالفنون‌های آن‌جا درس خواهند خواند.

حالا بیا این راه‌آهن! از وقتی قطار راه می‌افتد، چون ما می‌پیچد و چون گاو نر نعره سر داده، در بیابان شتران و در روستاها زنان را می‌ترساند. وقتی کار نمی‌کند و می‌خواهد، عده‌ای بیکار شروع به سرزنش حکومت و تجار می‌کنند که نگاه کن، بین ایرانیان را! نیکلای دوازده میلیون پول صرف کرده و برای این‌ها راه‌آهن احداث کرد و رفت؛ اما این حکومت و تجار ثروتمند، از نگهداری راه‌آهنی کوچک عاجز هستند. مرگ من بین چی می‌گن؟

برادر، چرا عاجز هستیم؟ اولاً ما از همه عاقل‌تر و زرنگ‌تریم. یکی از زرنگی‌هایمان این است که می‌بینی خلق گرجی از جیب خود پول احداث راه‌آهن کاخیت را پرداخت کرد. اما ما کاری کردیم که راه‌آهن برایمان رایگان تمام بشود. ثانیاً، راه‌آهن سایرین به ناحق روز و شب کار می‌کند و یک عالم نفت مصرف کرده، کلی کارگر و کارمند را معطل نموده، یک عالمه پول بین این‌ها

پخش می‌کند، اما ما، زمانی که راه‌آهن لازم داریم، با خریدن شانزده تومان هیزم، قشون‌هایمان را جابه‌جا کرده، به مقصد می‌رسانیم یا این که مال‌التجاره ارسال می‌کنیم؛ اما در صورت عدم نیاز به ارسال قشون و جنس چه ضرورتی دارد که راه‌آهن کار نکند؟ آن وقت، می‌گذاریم راه‌آهن بخوابد، کارگران را هم به ده و آبادیشان روانه می‌کنیم.

درست است عده‌ای از وراج‌ها می‌گویند که وقتی راه‌آهن فعال نباشد شروع به فرسودگی می‌کند، بیابانگردان هجوم می‌آورند [و] آهن - ماهنش را پیاده کرده، می‌برند. به جهنم [که] می‌برند، به درک [که] می‌برند! زنده باشد شترهایمان! من با دست خودم هر ماه سه هزار تومان بپردازم که چه؟ راه فعال باشد؟ به جهنم که کار نمی‌کند، گور هم بغلش! زنده باشد کاروان خر و قاطرمان! سرت به کار خودت باشه!

### موزالان - خرمگس

(ملانصرالدین، ش ۸، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۰<sup>(۲۷)</sup>)

### یادداشت

۱. ادوارد گراونویل براون [و: تربیت، محمدعلی]، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه و ... محمد محمدلوی عباسی (تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۵ و ۱۳۳۷)، ردیف ۳۶۳.
۲. درباره وطن دیلی بنگرید به: ه.ل، رابینو، صورت جراید ایران و جرایدی که در خارج از ایران به زبان فارسی طبع شده است. (رشت: مطبعة عروة الوثقی، ۱۳۲۹)، ردیف ۲۲۰ و محمد صدراهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، (اصفهان: کمال، ۱۳۶۳). ردیف ۱۱۵۷.
۳. حسین امید، کتاب تاریخ فرهنگ آذربایجان، (تبریز، مؤلف، ۱۳۳۳)، ج ۲، ص ۲۲.
۴. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، (تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۱)، ص ۱۳۷.
۵. بنگرید به: ناصرالدین پروین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰)، صص ۷۱۳-۷۱۴.

۶. حمیده محمدقلی‌زاده، *مونس روزهای زندگی* [خاطراتم درباره میرزا جلیل محمدقلی‌زاده سردبیر مجله ملا نصرالدین، ترجمه دلبر ابراهیم‌زاده، (تهران: پژوهنده، ۱۳۷۹)، صص ۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۴.
۷. نسخه‌هایی از صحبت در مجموعه نیکلا (کتابخانه پژوهش‌های ایرانی دانشگاه پاریس ۳) موجود است. درباره این روزنامه، بنگرید به: حسین امید، همان، ج ۲، صص ۴۲-۴۳) براون، همان، ردیف ۲۳۸؛ صدر هاشمی، همان، ردیف ۷۲۵، گوئل کهن، *تاریخ سانسور در مطبوعات ایران*، ج ۲، (تهران: آگاه، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳)، ج ۲، صص ۵۸۵-۵۸۷ و ۷۰۵؛ *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، به کوشش ایرج افشار، (تهران: جاویدان ۱۳۵۹)، صص ۵۸۳-۵۹۰؛ «محاكمة میرزا حسین‌خان»، *ایران نو*، ش ۷۸، ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۷،
- Rechti [Nicolas], "Liberte! Egalite! Fraternite!", *RMM*, 9 (1909), pp. 487-489.
۸. «محاكمة میرزا حسین‌خان»، *ایران نو*، ش ۷۷، ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۷.
۹. در متن حکم دادگاه ۱۷ آمده که نادرست است.
۱۰. [بقیه] «محاكمة میرزا حسین‌خان»، *ایران نو*، ش ۷۸، ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۷، ترجمه نوشتار *ایران نو*، در نشریه فرانسوی *مجله جهان اسلام* نیز به چاپ رسید:
- Nicolas, A.L.M., "Un Proce de presse en Perse en 1910", *RMM* 10(1910), pp. 429-436.
۱۱. سیدحسین عدالت، «هشتاد روز در محبس»، *ارشاد*، ش ۱۰، ۲۹ محرم ۱۳۳۴.
۱۲. محمدعلی تربیت، *دانشمندان آذربایجان*، (تهران: بنیاد، ۱۳۵۴)، ص ۴۰۵.
۱۳. حسین امید، همان، ص ۴۶.
۱۴. صدر هاشمی، همان، ردیف ۷۳.
۱۵. کسروی، *تاریخ هیجده ساله*، صص ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۹۲.
۱۶. حسین امید، همان، ص ۲۵.
۱۷. ما چند داستان از این روزنامه را نزد شادروان دکتر محمداسماعیل رضوانی یافتیم.
۱۸. برابر با ۱۹ فوریه - ژوئن ۱۹۲۱، در نوشتارهای خارجیان این تاریخ به تقویم ژولی یعنی ۶ فوریه - ۴ مه ثبت شده است.
۱۹. ناظم آخوندوف، *آذربایجان طنز روزنامه لری*، به نقل از صمد سرداری‌نیا، *مشاهیر آذربایجان*، (تبریز: انتشارات ذوقی، ۱۳۷۰)، ص ۵۷۳.
۲۰. محمود رنجبر فخری، *نمایش در تبریز از انقلاب مشروطه تا نهضت ملی نفت* (تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳)، ص ۵۸۷.
۲۱. جلیل محمدقلی‌زاده، *گوشه‌ای از خاطرات و چند داستان*، ترجمه م.ع. فرزانه. (تهران: انتشارات

۱۳۵۷)، صص ۴۱-۴۲.

۲۲. در ایران، شماره‌های چاپ تبریز ملا نصرالدین را می‌توان در کتابخانه‌های مجلس ۲ و آستان قدس و ابن مسکویه (اصفهان) یافت. درباره آن، همچنین بنگرید به: عباس زمان اف، *چکیده‌ای از زندگانی و افکار جلیل محمد قلی‌زاده (ملا نصرالدین)*، ترجمه بهزاد آبادی ویل، (تبریز: انتشارات تلاش، ۱۳۷۷)، صدر هاشمی، همان، ردیف ۱۰۳۹. تربیت، *دانشمندان...*، ص ۴۰۶.

۲۳. صدر هاشمی، همان، ردیف ۸۵۲.

۲۴. ترجمه دوست عزیزم قدرت‌الله جعفری است. با تشکر از او.

۲۵. از همسر، منیره محمدزاده شبستری که این مطلب را به فارسی برگردانده، سپاسگزارم.

۲۶. ترجمه شادروان دکتر صمد رحمان‌زاده.

۲۷. ترجمه از خانم دلبر ابراهیم‌زاده است: حمیده محمدعلی قلی‌زاده، همان، صص ۱۴۳-۱۴۴.